

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۰۴ فبروری ۲۰۱۶

خوشا به حالت "هاشمیان"!

بخش دوم

در مورد این که جهان فزیک خالق دارد یا ندارد، من توجه "هاشمیان" بی شعور و بی عقل را به بخشی از یک بحث که به تاریخ ۲۰۱۰/۰۴/۱۷ در دریچه ابراز نظریات پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر شده بود، جلب می کنم. توجه کنید:

"چه گفته ام من؟! گفته ام: هیچ بنده ای مبرا از خطا نیست. مبرا، یعنی پاک و منزّه! گفته ام: چون خدا یکتا و پاک و منزّه است، و خدا را هیچ شریک و مانندی نیست، پس هیچ موجودی غیر از خدا نمی تواند پاک و منزّه باشد؛ حتی اگر پیامبر باشد! گفته ام: پاکی تنها صفت خداست. ما همیشه می گوئیم و می شنویم: "خدای پاک". گاهی شنیده باشید کسی گفته باشد: "محمد پاک"، یا "پیامبر پاک" و یا... اگر رسول پاک گفته اند، این اشاره به پاکی او در برابر سائر انسان ها است نه در مقایسه با خدا! من هیچ گاه نگفته و نمی گویم پیامبر مانند انسان های عادی بوده. او از هوش بلندی بهره برده بود و انسان ویژه ای بوده است. ولی در هیچ دوره ای از حیاتش دارای هیچ کدام از صفات الهی نبوده است." آیا از جملاتی که نوشته شده است، بوی الحاد به مشام می رسد؟ یا بوی این که جهان را خالق نیست؟ کوشش من همیشه این بوده است که ما خدا را آنگونه که هست، در حدود امکان، بشناسیم، نه آنگونه که فکر ما، یا کسانی که توان تفاوت گذاشتن میان انسان و خدا را ندارد، آن را برای ما مجسم می کنند.

پیامبران، از "آدم" تا "داوود"، و از "داوود" تا "سلیمان" و "محمد"، اشتباهات خود شان را داشته اند؛ چون انسان بوده اند و انسان در معرض اشتباه است. به تاریخ ادیان، به تورات و انجیل و قرآن مراجعه کنید و آن ها را دقیق و بدون داوری های قبلی بخوانید. هم در کتب تاریخی و هم در سه کتابی که نام برده شده است، در باره اشتباهات پیامبران سخن گفته شده است.

یکی از فیلسوفان بزرگ معاصر جهان اسلام، "ابوزید"، می گوید همه قرآن الهامی است که بر پیامبر شده است. کلامی که مطابق اندیشه های مألوف و مأنوس و آشنای زمان پیامبر می باشد!

من همیشه گفته ام که اگر خدا "صمد" است، او نمی تواند معروض نیازی باشد. بندگان راستین خدای خدا را از برای پاداش نمی پرستند. "رابعه عدویه" می گفت:

"من خدا را به شوق بهشت و خوف جهنم نمی پرستم، بلکه از کمال عشق به آن حضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت می کنم."

می گویند "علی" هم بدون انتظار پاداشی خدا را می پرستید. از او نقل می کنند که می گفت:

"**خدایا من به خاطر ترس از جهنم تو را نمی پرستم. به بهشت تو نیز طمعی ندارم. تو شایسته پرستشی و محرک من فقط عشق به تو است.**"

اگر چنین امری ممکن است، چرا باید خدای به پاداش بشارت بدهد و از جهنم بترساند؟ آیا این تصور از خدا، یک موجود معامله گر به وجود نمی آورد، که برای حصول رضایت انسان و جلب توجه وی به خود و برای عبادت و عده بهشت و حور و غلمان و انار و انگور و عسل و شراب و... می دهد؟

ذهن انسان، طوری که همه می دانیم، چه در مقطع های کوتاه و به تکرار در طول زندگی و چه در سال های پیری دچار نوعی نقصان می گردد. این عارضه در نوع انسانی چنان عام است که هیچ کسی نمی تواند آن را منکر گردد. آیا این عارضه در ذهنیت خدا وجود دارد؟ پس چگونه انسان را با خدا برابر می دانید؟ به مانند این مثال ها به صد ها مثال وجود دارد، اما من نمی خواهم نوشته آنقدر طولانی شود که خوانندگان احساس دلنگی کنند.

هر که علاقه مند دانستن بیشتر در این مورد است، باید خود به قرآن و کتب دینی و کتب تاریخ ادیان و آثار فیلسوفان اسلامی و غیراسلامی مراجعه کنند.

"محمد غزالی" یکی از فیلسوفان مسلمان، کتابی دارد به نام "حقیقت دین و افسانه خرافات". در بخشی از پیش گفتار مترجم آمده است که **نفوذ و رسوخ بدعت ها در اندیشه و رفتار مسلمانان از مهمترین عوامل ارتداد و پشت کردن برخی تحصیل کردگان و دانش آموختگان، به دین و مذهب از یکسو و بی نتیجه ماندن بخشی مهم از فعالیت های اصلاحی از سوی دیگر بوده است.**

در جای دیگر نوشته می کند: **"دینی که بدعت سازان و خرافه پردازان می جویند و به دیگران می دهند چیزی جز این نیست: دینی خنثی و ناکارآمد، نه سخنی از عدالت اجتماعی دارد، نه از آزادی بیان، نه از ایجاد مساوات، نه از علاج فقر، نه از کسب اعتلاء و عظمت و نه از تأمین رفاه و سعادت و..."**

و خود "غزالی" در مقدمه مؤلف، صفحه ۱۰ در مور کتاب نوشته می کند که **این کتاب شرح اسرار شریعت نیست بلکه تذکر و نبیهی است در باره اضافات بیگانه ای که بدان راه یافته است.**

در جای دیگر، یکی دو صفحه بعد تر، می نویسد که **حقیقت این است که تصور مردم از شرایع الهی نیاز مند تصحیحی طولانی است...**

همچنان می نویسد که **اگر مردم به حال خود رها شوند به پستی ها فرو می افتند و با دوری از شریعت الهی به درکی سقوط می کنند که وحشت، تردید ظلم و تاریکی بر آن حاکم است...**

"غزالی" بر سه نکته تأکید نموده است:

۱- بدعت:

که به بدعت دست می زند؟ مردم عوام و عادتی که از دین خبر ندارند، یا آنانی که خود را علامه و عالم و مجتهد و متشرع و مولوی و ملا و قرآن شناس های مانند "ربانی"، "مجددی"، "سیاف" و... می خوانند.

"مذهب وهابی" را "سیاف" در کشور ما رشد و رواج داد. مقام پیامبر را به بلندای مقام خدا هم همین ها و کسانی مانند این ها مثل اجداد "هاشمیان"، "مجددی" ها و... رسانیده اند.

من با این کار "سیاف" که بدعت خوانده می شود مخالف هستم، نه به این دلیل که به دین علاقه مندی خاصی دارم، بلکه به این دلیل که حرفی است غیرقابل باور و دفاع. چرا که خود پیامبر بارها به زبان خود ابراز داشته بود که او هم یک انسان است و مانند سایر انسان جائز الخطا. این عمل در نفس و حقیقت خود من را نآرام می سازد، به این دلیل که پیامبر را به بلندای خدا رسانیدن چیزی از من کم می کند. دلیل نفس و حقیقت است که به نقد تند می پردازم، آن چنانکه در ذهن پوسیده بسیاری، مانند "هاشمیان" چنین تصویری پیدا می شود که گویای من به "خالق فزیک" به قول او معتقد هستم. در حالی که من بارها نوشته ام که نمی دانم. شاید آفریده انسان طبیعت باشد. شاید انسان از سنگ و چوب و آب و هوا و باد به وجود آمده باشد، یا به راستی خالق او همین خدای ادیان باشد که انسان در تعریف برخی از صفات او زیاده روی نموده است، و یا خدائی که اصلاً تا کنون شناخته نشده است و...

۲- اصلاح و تغییر:

اگر افرادی مانند "ترمذی"، جد "هاشمیان"، جلو اصلاح و تغییر دین را در کشور نمی گرفتند و می گذاشتند که دین به گونه یک تفکر زنده و پویند و رونده قدم به قدم با تحول و تکامل حیات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و اجتماعی مردم، مطابق به نیازمندی های عصر و زمان، اصلاح می شد و تغییر می کرد، ضمن حفظ اساسات آن، شاید نه اضافاتی، به قول "غزالی"، در آن پیدا می شد، و نه بیم سقوط آن در گودی به عمق جهنم کسی را ناراحت می ساخت. پاسخ این سؤال که چرا سردمداران دین نگذاشتند دین قدم به قدم با تحولات و پیوسته با تغییر زمان اصلاح شود و تغییر یابد، روشن است: دل بستگی به مال دنیا و راحت خود و خانواده خود. این کار، طوری که پیداست، با ننگه داشتن مردم در بی سواد و نادانی و در ترویج خرافات و اعتقادات نادرست نسبت به خدا و پیامبر و دین و دنیا ممکن بود که هر کدام شان، هم "گیلانی" و اجداد و احفادش، هم "سیدکیان" و اجداد و احفادش، هم "مجددی" و اجداد و احفادش، هم "ترمذی" با اجداد و احفادش و هم... با درد و دریغ جلو تغییر و اصلاح دین را گرفتند و مردم را در قعر نادانی و به تبع آن بدبختی و فقر سرافکندگی و ذلت ننگه داشتند و هنوز هم کوشش دارند تا جلو تغییر و اصلاح را بگیرند. من از همان زمان، حتی پیشتر از آن بارها گفته ام نمی دانم خدا کیست و چیست، اما می دانم چیزی است که هستی از او به وجود آمده است؛ ولی این، خدای ادیان نمی تواند باشد. چرا که خدائی را که ادیان معرفی می کند در بسیاری موارد با انسان شباهت دارد

۳- وحشت ناشی از گریز مردم از دین:

اشاره آقای "غلام حضرت" به مخالفت های جوانان با دین و دینداران در فنسبوک ها، همان چیزی است که "غزالی" از آن در قسمت های زیادی از کتابش اشاره می کند. منتها فرق "غزالی" با "غلام حضرت" خان در این است که "غزالی" دوری مردم را در نفس مردم نمی بیند، بلکه در اعمال و در نفس و در خواسته های نادرست رهبران دین که خود به دین پایبندی ندارند و دستیاران یا حامیان سیاسی آن ها می بیند؛ هر چند به دومی ها به صورت آشکار اشاره نمی کند.

کارنامه های این ها از کفر و الحاد هم گذشته است، زیرا این ها هستند که مردم را از دین دور می کنند و به دامن کفر و الحاد سوق می دهند.

"هاشمیان" در جائی از نوشته خویش در دریچه ابراز نظریات "افغان جرمن" به من خشم گرفته چنین می نویسد: "... خوبی و بدی و شر در نهاد انسان نیست، بلکه از محیط زیست در اخلاق و کردار [کردار] انسان تبارز میکند [می کند]."

بطور [به طور] مثال، سدید ["سدید"] ملحد تولد نشده بود، بلکه الحاد را از تماسهای اجتماعی آموخته است. اینکه [این که] سدید ["سدید"] در نتیجه تماسهای اجتماعی آموخته...

عبارت شامل نوشته "هاشمیان" از یک طرف نمایانگر آن است که او به آن آیتی باور ندارد، که من، من حیث نمونه در دو نوشته پیش از نوشته وی آورده بودم. آیتی که به وضوح نشان می دهد اراده خداوند در همه افعال انسان شامل است. (این گونه نظر در باره قرآن کتابی که "هاشمیان" باید بدان ایمان داشته باشد، چون خود را مسلمان می خواند، خود قابل دقت است.)

از طرف دیگر خود اقرار می کند که رهبران دین در جامعه ما مرتکب خیانت بزرگی به مردم شده و سبب دوری آن ها از دین، همان طور که "غزالی" می گفت، گردیده اند.

فرض کنیم باوجود ده ها آیت آشکاری که در خصوص اجبار در قرآن وجود دارد، نظر "هاشمیان" مبنی بر این که خوبی و بدی و شر و خیر در نهاد انسان نیست، بلکه از محیط زیست در اخلاق و کردار انسان تبارز می کند، درست باشد. یکی که ملحد تولد نشده، الحاد را از تماس های اجتماعی می آموزد.

چون "هاشمیان" از نقش جامعه در شکل گیر افکار و اخلاق جامعه سخن گفته است، از او می پرسیم که "سدید" در کدام جامعه زندگی می کرد. مگر کشور افغانستان یک کشور اسلامی و مردم آن مسلمان نبودند. مگر همه امور دینی در این کشور در حیطه اختیارات افرادی مانند اجداد شما قرار نداشت؟ مگر دولت در اختیار شما، حامی شما، و رهنمای شما نبود؟ مگر شما در دولت نفوذ و نقش نداشتید؟

نگوئید، نه! خویشاوندی های شما ها در طول تاریخ با شاهان و شاهنشاهان را هم در زمان خود به چشم سر دیده ایم و هم اوراق تاریخ از آن پر هستند. خود شما از ازدواج شیخ "ترمذی"، یکی از اجداد تان، با خانواده یکی از شاهنشاهان مغول یاد می کنید. در چنین کشور و با چنین اقتداری که شما ها داشتید و دارید، چگونه ممکن بود "سدید" ها پیدا شوند؟ اگر شما و اجداد شما واقعاً انسان های مسلمان و نمونه می بودند و در عمل هم نشان می داند که دین چیزی جز ترحم و محبت و نیکی و راستی و به یک دیگر رسیدن و انسانیت و شفقت و دلسوزی و عطف و بخشش و مهرورزی و راست کرداری نیست، و بدان پایبندی نشان می دادید، و جانب شاهان مستبد و دزد و ظالم و فاسد و جبار را نمی گرفتید و بر گرده بی نوایان سوار نمی شدید، و نان آن ها را از دسترخوان شان نمی ربودید، آیا "سدید" ها به دین و به شما و به شاهان مورد حمایت تان بی اعتماد می شدند؟

گذشته از این، بدعت هائی که شما در دین به نفع خود و به ضرر مردم وارد کردید، خود در اوج آسایش زندگی کردید و به مردم توصیه کردید که به رحمت خدا باور داشته باشند، به آن چه دارند قناعت نمایند، بردباری اختیار کنند، به خدا امید ببندند، و تبلیغ این حرف که آنانی را که خدا در این دنیا نداده است در آن دنیا می دهد و... علت دیگری بود در دوری مردم از دین، قسمی که "غزالی" می گفت: **"فوق و رسوخ بدعت ها در اندیشه و رفتار مسلمانان از مهمترین عوامل ارتداد و پشت کردن برخی تحصیل کردگان و دانش آموختگان، به دین و مذهب از یکسو و بی نتیجه ماندن بخشی مهم از فعالیت های اصلاحی از سوی دیگر بوده است."**

"هاشمیان" ابله هنوز هم درک نکرده است که گپ از چه قرار است. سیاستمداران بر سر اقتدار کنونی را ببینید. همه از اسلام و مسلمانی دم می زنند. کسی مرد شود پیش روی یکی از این ها بگوید که اسلام چنین است یا چنان؛ یا مسلمانی تو به مسلمانی نمی ماند.

بلی، اگر محیط این گونه باشد و مسلمانی هم همین طور، دیری نخواهد گذشت که به قول "غزالی" **شریعت الهی به درکی سقوط می کنند که وحشت، تردید ظلم و تاریکی بر آن حاکم است...**

و همه مردم برآستی فکر کنند که جهان را هیچ آفریده ای نیست. هستی خود به خود به وجود آمده است. از یک جرقه و یا... و بدتر از این هم. نگرانی آقای "غلام حضرت" تکان های قوئی هستند برای بیداری مردم که سبب اصلی آن خود رهبران دینی بودند و هستند! اما این ها هم راه دیگری ندارند؛ چون چیزی که "در دیگ است، در کفگیر است." به نظر من اگر راستی "سدید" ها گمراه شده باشند، گناه هر یک به گردن اشخاصی مانند اجداد "هاشمیان" است که با همه سلطه ای که در جامعه داشتند، خواسته و یا هم ناخواسته سبب شدند مردم از دین گریزان شوند.

این ها، اگر دین انسانی و آسمانی بود، می توانست الگوی خوبی برای درستی و درست کاری و محبت و مهروری و نیکوئی و... شوند، و با این کار شان نگذارند مردم از دین فرار کنند. اعتراف به این که انسانی مانند "سدید" را جامعه و محیط به این روز انداخته است (حرف ما هم همین است. این حرف "هاشمیان" کاملاً به جاست)، خود اعتراف به جرمی نابخشودنی، اگر دین حق باشد، است که پدران "هاشمیان" و افرادی مانند آن ها مرتکب شده اند. خدا از شما و از اجداد گمراه تان و همپالکی های شان سخت بازخواست کند!

در کشوری که همه مسلمان اند و همه از شما ها می شنوند و از شما ها پیروی می کنند، یک مشت از انسان ها می آیند و کودتا می کنند و قدرت را به دست می گیرند، که را باید ملامت کرد؟ شما را که همه مردم در پشت تان قرار داشت، یا آن ها را که سر و کونش به بیست نفر نمی رسیدند - در اولین جلسه ای که تره کی و یارانش دائر نموده بود در همین حدود افراد وجود داشت؟ و در برابر این ها پانزده میلیون مسلمانی که در رکاب شما ها قرار داشتند!! اگر محرک پدران تان و پدران هم فکران تان عشق به انسان می بود، یا شما از خدائی که می گوید به نیکی توصیه می کند، باور می داشتید، مردم ما امروز هرگز به این روز سیاه دچار نمی شدند!!

ادامه دارد.

در اخیر، از فرصت استفاده نموده، یاد آوری دو نکته را به گردانندگان پورتال "افغان جرمن" ضروری می دانم:

- ۱- من آن نوشته را، همان گونه که یادآوری کردم برای نشر نفرستاده ام. تنها برای مطالعه شما روان کردم. همان یک سطری را که از نوشته من نشر کرده اید، اگر به دقت بخوانید، درمی یابید که حاوی همین قصد بوده است. بعد از این هم اگر لازم بدانم یگان نوشته را برای تان روان می کنم؛ نه برای این که نشر شوند، بلکه برای این که شما آن ها را بخوانید؛ این کار را تا زمانی می کنم که نشر مقالات یا تبصره ها در مورد من در پورتال شما ادامه پیدا کند.
- ۲- من تنها یک نوشته را، آن هم بر اساس خواهش گرداننده اصلی پورتالی که بدان اشاره نموده اید، فرستاده ام. دو نوشته دیگر را به دنبال آن، ولی بعد از آن خودم چیزی نفرستادم، باوجودی که یکی دو نوشته بعد از سه نوشته ارسالی به آن پورتال، چیزی نداشت که قابل نشر نبوده باشد.

نمی خواهم مزاحمتی برای این پورتال معزز که کارش را در منتهای صفا و بدون سر و صدا و جنگ و جدل شروع نموده است و نویسندگان خوب و محترمی هم در آن جمع شده اند، ایجاد کنم.

۲۰۱۶/۰۲/۰۳

یادداشت:

اغلاط املائی "هاشمیان" به وسیله ویراستاران پورتال با رنگ سرخ در داخل کروشه یعنی [] نشانی شده اند.

اداره پورتال AA-AA